

سرگشتگان قدرت

بررسی سیرتطور جریان اصلاح طلبی ایران از شکل گیری تا امروز



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرگشتگان قدرت

بررسی سیر تطور جریان اصلاح طلبی ایران
از شکل گیری تا امروز



مرکز مطالعات راهبردی تسنیم



عنوان گزارش: سرگشتگان قدرت



بررسی سیر تطور جریان اصلاح طلبی ایران از شکل گیری تا امروز



تاریخ گزارش: اردیبهشت ۱۴۰۴





مقدمه

جریان اصلاح طلبی در ایران پس از انقلاب اسلامی به عنوان یکی از جریان های سیاسی مطرح، دوره های مختلفی از ظهور، اوج گیری، افول و دگردیسی را پشت سر گذاشته است. تحلیل حاضر با رویکردی انتقادی به واکاوی سیر تطور جریان اصلاح طلبی از بدو شکل گیری تا امروز می پردازد. پرسش اساسی این است که چگونه جریان اصلاح طلبی طی زمان در نسبت با اصول و ساختارهای نظام جمهوری اسلامی تغییر کرده و اکنون در چه وضعیتی قرار دارد. به طور نظری، اصلاح طلبی پس از انقلاب، امتداد دیدگاه جناح چپ اسلامی (خط امام) بود که به جای تغییرات بنیادین انقلابی، بر رفرم های تدریجی در چارچوب نظام تأکید داشت؛ این امر از جهاتی یادآور دوگانه مشروطه خواهی در برابر مشروطه خواهی است، هرچند تطابق کامل بین این دو وجود ندارد. از منظر گفتمان رسمی جمهوری اسلامی، اصلاحات واقعی امری ضروری اما باید اسلامی و انقلابی باشد، نه نسخه برداری از الگوهای بیگانه. به گفته رهبر معظم انقلاب «اصلاحات امری ضروری و لازم است» و باید دقیقاً تعریف شود تا هر کس بنا به میل خود آن را تفسیر نکند. ایشان تأکید کرده اند که اصلاحات مورد نظر نظام، اصلاحات اسلامی و انقلابی با هدف تحقق جامعه ی نمونه اسلامی است و نه حرکت به سوی الگوهای لیبرال غربی. همچنین هشدار داده اند اصلاحات اگر بدون هدایت مرکز مقتدر و با شتاب زدگی صورت گیرد، می تواند

به هرج و مرج و آسیب‌های جبران‌ناپذیر بینجامد.^۱ برای این اساس، چارچوب این تحلیل، برای این پیش‌فرض استوار است که اصلاح‌طلبی زمانی می‌تواند در نظام تثبیت شود که در مرزهای گفتمان انقلاب اسلامی حرکت کرده و از تعرض به اصول پایه‌ای (مانند ولایت فقیه و قانون اساسی) پرهیز کند. در تحلیل حاضر، ابتدا سیر تاریخی تحول گفتمان و استراتژی‌های اصلاح‌طلبان بررسی می‌شود و سپس با رویکرد انتقادی، عملکرد این جریان در نسبت با ارکان نظام و جامعه تحلیل می‌گردد. این بخش پایه مفهومی لازم برای فهم تحولات بعدی را فراهم می‌کند و معیارهای نقد را از منظر گفتمان جمهوری اسلامی مشخص می‌سازد.

۱. سیر تاریخی تطور جریان اصلاح طلبی ایران

۱-۱. شکل‌گیری جریان اصلاحات و اوج‌گیری اولیه (دهه ۱۳۷۰)

« **خاستگاه فکری و سیاسی:** جریان اصلاح طلبی ریشه در جناح چپ اسلامی دهه ۱۳۶۰ (معروف به خط امام) دارد که پس از کنار رفتن نیروهای مارکسیست و لیبرال اوایل انقلاب، به عنوان جناح منتقد وضعیت موجود باقی ماند. در دهه ۱۳۷۰ با تغییر گفتمان این جناح از اقتصاد دولتی به مفاهیمی چون آزادی بیان، جامعه مدنی و توسعه سیاسی، بستر فکری اصلاحات شکل گرفت.

« **انتخابات ۲ خرداد ۱۳۷۶:** پیروزی غیرمنتظره سید محمد خاتمی با بیش از ۲۰ میلیون رأی در انتخابات ریاست جمهوری هفتم (خرداد ۷۶) نقطه‌ی عطف تولد رسمی جریان اصلاحات بود. این پیروزی که در واکنش به تداوم حاکمیت جناح سنتی رخ داد، به تعبیر اصلاح‌طلبان حماسه دوم خرداد نام گرفت و نمایان‌گر مطالبه عمومی برای تغییر در فضای سیاسی کشور بود. اصلاح‌طلبان با شعار قانون‌گرایی، جامعه مدنی و آزادی‌های سیاسی-فرهنگی وارد قدرت شدند.

« **دولت اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۴):** دوران هشت‌ساله ریاست جمهوری خاتمی همراه با تلاش برای اجرای برنامه‌های اصلاحی در ساختار سیاسی و فرهنگی بود. در این دوره، اصلاح‌طلبان توانستند علاوه بر دولت، برای مدتی اکثریت مجلس ششم (۱۳۷۹-۱۳۸۳) و نیز شوراهای شهر (دوره اول) را به دست آورند. از جمله اقدامات کلیدی آنها در این دوره می‌توان به این موارد اشاره کرد:

♦ تدوین لوایح اصلاح قانون مطبوعات و گسترش آزادی رسانه‌ها

♦ طرح توسعه سیاسی و اجتماعی و ترجیح آن بر توسعه اقتصادی

♦ تلاش برای عینیت‌بخشی به شعار محوری «مشارکت» با ایجاد ساز و کارهایی برای اجرایی نمودن اصل شوراها در قانون اساسی و برگزاری اولین انتخابات شوراهای شهر و روستا، طرح انتخابی شدن رؤسای دانشگاه‌ها و مدارس و ...

- ◆ طرح جامعه مدنی و گسترش سمن‌ها
- ◆ گفت‌وگوی تمدن‌ها در سیاست خارجی با رویکرد تنش‌زدایی در سیاست خارجی

◆ تدوین لوایح موسوم به دو قلو برای تبیین حدود وظایف و اختیارات رئیس‌جمهور با هدف افزایش اختیارات رئیس‌جمهور برای نظارت بر اجرای قانون اساسی و اصلاح قانون انتخابات با هدف حذف نظارت استصوابی

همچنین آنها با چالش‌هایی در برابر برخی اصلاحات رادیکال مدنظرشان مواجه بودند. نمونه بارز آن، مخالفت رهبر انقلاب با تغییرات ناگهانی و نیز مخالفت شورای نگهبان با مصوبات جنجال برانگیز اصلاح‌طلبان بود. ناکامی در در حادثه ۱۸ تیر ۱۳۷۸ (کوی دانشگاه تهران) منجر به سرخوردگی بخشی از حامیان جوان اصلاحات گشت؛ این واقعه به عنوان نخستین شکاف میان دولت اصلاحات و بدنه اجتماعی آن تحلیل می‌شود. همچنین کنفرانس برلین ۱۳۷۹ با حضور بحث‌برانگیز برخی چهره‌های اصلاح‌طلب در یک کنفرانس خارجی، باعث شد تا منتقدان، این جریان را با «عدول از ارزش‌های انقلاب» توصیف کنند تا جایی که رهبر معظم انقلاب صراحتاً از اصلاح‌طلبان خواستند مرز خود را با معاندان نظام که زیر پوشش اصلاحات به مبانی انقلاب حمله می‌کنند، روشن کنند.^۱

۲-۱. دوره رکود و چالش (دهه ۱۳۸۰ و فتنه ۱۳۸۸)

« شکست‌های انتخاباتی و خروج موقت از قدرت: با پایان دولت خاتمی، مجموعه عواملی از جمله سرخوردگی بخشی از مردم از تحقق نیافتن همه وعده‌های اصلاحات، تداوم مشکلات اقتصادی و سازماندهی اصول‌گرایان برای بازگشت به قدرت، باعث افول موقعیت اصلاح‌طلبان شد. نشانه آغاز افول، شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات شوراهای ۱۳۸۱ بود که با مشارکت اندک، اکثریت کرسی‌های شورای شهر تهران به رقبای اصول‌گرا رسید. سپس

1. <https://tn.ai/1672768>

در انتخابات مجلس هفتم ۱۳۸۲ عدم احراز صلاحیت نامزدهای اصلاح طلب توسط شورای نگهبان عملاً حضور این جریان را کم رنگ کرد و مجلس به دست اصول گرایان افتاد. واکنش تند برخی نمایندگان اصلاح طلب مجلس ششم نظیر تحسن در مجلس، راه به جایی نبرد. در نهایت انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴ با پیروزی غیرمنتظره اصول گرایان تکمیل کننده خروج اصلاح طلبان از رأس قوه مجریه بود. این حوادث نشان داد اصلاح طلبان در آن زمان نتوانسته اند ضمن حفظ پایگاه اجتماعی، بر چالش های ساختاری فائق آیند.

« دوران احمدی نژاد (۱۳۸۴-۱۳۹۲): طی ریاست جمهوری احمدی نژاد، اصلاح طلبان در حاشیه قرار گرفتند و بسیاری از چهره های شاخص آنان از مناصب رسمی دور ماندند. گفتمان عدالت محور و ضد فساد احمدی نژاد، فضای سیاسی را برای طرح دوباره مطالبات اصلاح طلبانه تنگ کرد. با این حال، اصلاح طلبان سعی کردند از طریق مطبوعات، تشکل ها و حضور حداقلی در مجلس هشتم بقای گفتمان خود را حفظ کنند.

« انتخابات ۱۳۸۸ و پیامدها (فتنه ۸۸): انتخابات دهم ریاست جمهوری در خرداد ۸۸ که با رقابت میرحسین موسوی (به عنوان چهره مورد حمایت اصلاح طلبان) و احمدی نژاد برگزار شد، به نقطه ای بحرانی در تاریخ سیاسی جمهوری اسلامی بدل گردید. پیروزی احمدی نژاد و ادعای تقلب از سوی موسوی و کربوبی موجی از اعتراضات را در تهران و شهرهای دیگر برانگیخت. این اعتراضات که ماه ها ادامه یافت، از سوی رهبر معظم انقلاب به عنوان «فتنه ۸۸» و پروژه ای هدایت شده برای براندازی نرم توصیف شد. نهایتاً با روشنگری های رهبر معظم انقلاب که موجب برهم زدن غبار فتنه و خلق حماسه نهم دی و بر ملا شدن ماهیت و مقاصد فتنه گران و حامیان آنها در داخل و خارج از کشور برای براندازی نرم نظام شد و همچنین در دست گرفتن ابتکار عمل از سوی نیروهای امنیتی، ناآرامی ها پایان یافت و سران معترضین در نتیجه قانون شکنی های خود به حصر خانگی رفتند.

در این برهه، به جریان اصلاحات ضربه ای جدی وارد شد؛ بسیاری از حامیان و کادرهای ارشد آن به دلیل قانون شکنی، بازداشت یا منزوی گردیدند و اعتماد

حاکمیت به وفاداری اصلاح طلبان به نظام به شدت سلب شد. به تعبیری، این رویداد باعث شد بین اصلاح طلبان و نظام شکافی جدی ایجاد شود. از دید حاکمیت، اصلاح طلبان با عدم مرزبندی از جریانات ضدانقلاب و دامن زدن به بی‌ثباتی، خود را از دایره نیروهای وفادار به انقلاب خارج کردند. به رغم این، رهبر انقلاب در سال‌های بعد کوشید زمینه را برای ورود برخی عناصر معتدل این جریان به ساختار فراهم سازد. (از جمله انتصاب چند چهره اصلاح طلب در مجمع تشخیص مصلحت ۱۳۹۰).

پس از ناکامی اغتشاشات ۸۸، بسیاری از کسانی که به شعارهای اصلاح طلبان دل بسته بودند دچار یأس شدند. مشارکت در انتخابات‌های بعدی (مجلس ۱۳۹۰، ریاست جمهوری ۱۳۹۲) نیز تا حدی از این فضای سردی تأثیر پذیرفت، هرچند بعدها ورق برگشت.

۱-۳. بازگشت مشروط به قدرت (دهه ۱۳۹۰: دولت‌های یازدهم و دوازدهم)

«انتخابات ۱۳۹۲ و ائتلاف با اعتدال‌گرایان: در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ اصلاح طلبان با درس‌گیری از تجربه ۸۸ راهبرد جدیدی برگزیدند و به حمایت از حسن روحانی (که گرایش اعتدال‌گرایانه و میانه‌رو داشت) پرداختند. پیروزی روحانی بارقه‌ای از امید را برای بازگشت گفتمان اصلاحات به عرصه قدرت ایجاد کرد. هرچند روحانی خود را اصلاح طلب نمی‌نامید، اما عملاً با حمایت خاتمی و ائتلاف اصلاح طلبان، روی کار آمد.

«دولت یازدهم (۱۳۹۲-۱۳۹۶): اولویت این دولت حل مناقشه هسته‌ای و رفع تحریم‌ها از طریق برجام بود. اصلاح طلبان در این دوران بخشی از مناصب (وزارتخانه‌ها، استانداری‌ها) را در اختیار گرفتند و در انتخابات مجلس دهم ۱۳۹۴ هم در ائتلاف با اعتدال‌گرایان وارد مجلس شدند.

«دولت دوازدهم (۱۳۹۶-۱۴۰۰) و شروع افول دوباره: انتخاب مجدد روحانی در ۱۳۹۶ با حمایت پررنگ اصلاح طلبان (و نقش آفرینی ویژه خاتمی با شعار معروف «تکرار می‌کنم») انجام شد. اما دوره دوم روحانی با چالش‌های سنگینی همراه گردید: خروج آمریکا از برجام (۱۳۹۷) و بازگشت تحریم‌ها

ضربه اقتصادی شدیدی وارد کرد؛ نارضایتی عمومی از وضعیت معیشتی اوج گرفت. اعتراضات دی ۱۳۹۶ در برخی شهرها و به ویژه اعتراضات آبان ۱۳۹۸ به دنبال افزایش قیمت بنزین، نشان دهنده خشم و ناامیدی مردم بود. در این اعتراضات شعارهایی بی سابقه سر داده شد از جمله «اصلاح طلب، اصول گرا دیگه تمومه ماجرا» که بیانگر رویگردانی بخشی از جامعه از هر دو جناح سیاسی بود. این وضعیت اعتبار اصلاح طلبان را به شدت خدشه دار کرد؛ چرا که از یک سو دولت مورد حمایتشان در مهار مشکلات ناکام بود و حتی در اعتراضات ۹۸ به خشونت متوسل شد و از سوی دیگر رقبای اصول گرا مردم را متقاعد می کردند که اصلاح طلبان کارآمد نیستند. در ارزیابی های آن زمان، بسیاری از تحلیل گران از افول پایگاه اجتماعی اصلاح طلبان سخن گفتند.

«انتخابات مجلس ۱۳۹۸: در شرایط نارضایتی پس از ۹۸ انتخابات مجلس یازدهم با ناکامی اصلاح طلبان در حضور فعال انتخاباتی و بی میلی مردم در نتیجه سیاست های دولت اعتدالی برگزار شد. مشارکت پایین و پیروزی قاطع اصول گرایان (بدون رقابت جدی) عملاً اصلاح طلبان را از مجلس حذف کرد. برخی گروه های اصلاح طلب حتی پیش از انتخابات تصمیم به تحریم ضمنی یا مشارکت حداقلی گرفتند که نشان از سردرگمی راهبردی آنان داشت.

۴-۱. وضعیت پس از ۱۴۰۰: انزوای کامل و بحران هویت

«انتخابات ۱۴۰۰ و کنار رفتن اصلاح طلبان: انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ با کمترین مشارکت تاریخی (کمتر از ۵۰٪) برگزار شد. صلاحیت نامزدهای شاخص اصلاح طلب احراز نشد و در نهایت نامزد منتسب به جریان اصول گرایی یعنی شهید آیت الله سید ابراهیم رئیسی پیروز گردید. بسیاری از اصلاح طلبان و حامیان شان، به دلیل دلخوری از عملکرد دولت روحانی و ناامیدی از امکان رقابت عادلانه یا در انتخابات شرکت نکردند یا رأی باطله دادند. شکست در ۱۴۰۰ مهر تأییدی بر انزوای سیاسی اصلاح طلبان بود.

انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ نقطه عطفی در کاهش مشروعیت سیاسی و اجتماعی جریان اصلاحات بود. در این انتخابات میزان مشارکت به حدود ۴۸٫۸٪ تنزل یافت. بیش از ۳۷ میلیون رأی باطله (عمدتاً رأء سفید اعتراضی) به

صندوق‌های ریخته شد که بیانگر نارضایتی گسترده از روند انتخابات وبی‌اعتمادی مردم به هر دو جناح بود. حتی رهبر انقلاب پیش از انتخابات تأکید کرده بود که مشارکت بالا برای مشروعیت نظام حیاتی است؛ با این حال، بخش بزرگی از جامعه با شرکت نکردن در انتخابات این نارضایتی را نشان دادند. بدین ترتیب اصلاح‌طلبان که زمانی با وعده تغییر تدریجی در چارچوب نظام به قدرت رسیده بودند، پس از ۱۴۰۰ باریزش پایگاه اجتماعی و بحران مشروعیت مواجه شدند.

«**افول پایگاه اجتماعی:** برآوردها نشان می‌دهد ناکارآمدی دولت دوم روحانی و تشدید مشکلات معیشتی، بخش عمده‌ای از بدنه اجتماعی حامی اصلاحات را دلزده کرد. اصلاح‌طلبان دیگر نمی‌توانستند حمایت گسترده مردمی را مانند دوران خاتمی یا ۹۲-۹۶ جلب کنند. برخی از چهره‌های شاخص این جریان نیز اذعان کرده‌اند که اعتبار اصلاح‌طلبان در جامعه کاهش یافته و فاصله آنان با مردم به شدت زیاد شده است. به گفته رئیس دولت اصلاحات «آنچه در انتخابات اخیر حاصل شد آیا نشان نمی‌دهد که اعتبار اصلاح‌طلبان... در جامعه کاهش یافته است؟... امروز اگر شاهد فاصله میان ملت و حکومت هستیم، فاصله میان اصلاح‌طلبان و مردم و حتی بخش مهمی از علاقمندان نشان نیز قابل انکار نیست.»^۱

پس از ناکامی در سال ۱۴۰۰، اختلافات داخلی در جبهه اصلاحات شدت گرفت. شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان منحل و نهادی جدید به نام جبهه اصلاحات ایران تشکیل شد، اما اختلاف بر سر مشارکت یا تحریم انتخابات، نحوه مواجهه با حاکمیت و حتی تغییر نام و ماهیت جریان بالا گرفت. برخی معتقد به بازنگری اساسی در راهبردها و حتی عبور از عنوان «اصلاح‌طلبی» شدند تا از بار منفی آن در اذهان عمومی بگریزند. چهره‌هایی مثل مصطفی تاج‌زاده صراحتاً گفتند اصلاح‌طلبی بدون پذیرش هزینه‌های بیشتر در برابر استبداد معنایی ندارد، در حالی که طیف معتدل‌تر خواهان

1. <https://irna.ir/xjFfV7>

حفظ خط مشی تدریجی در چهارچوب نظام بودند. این تشتت آرا خود به ضعف بیشتر جریان تاکنون انجامیده است. بنابراین، جریان اصلاح طلبی این گونه از یک جنبش پرامید مردمی در اواخر دهه ۷۰ به جریانی کم رmq و دچار بحران مشروعیت در اوایل دهه ۱۴۰۰ تبدیل شد.

« اتفاقات ۱۴۰۱ و پیامدها: در این مقطع برخی چهره‌های برجسته اصلاح طلب راهبردهای رادیکال تری در پیش گرفتند و عبور از خطوط قرمز نظام را مطرح کردند. در ناآرامی‌های پائیز ۱۴۰۱ (پس از حادثه فوت مهسا امینی)، شعارهای تندی علیه کلیت نظام و همه جناح‌های درون آن سر داده شد. اصلاح طلبان که زمانی خود را صدای معترضان می‌دانستند، اکنون هیچ گونه نمایندگی از افراد معترض نداشتند و حتی در هفته‌های اول نسبت به ماهیت اتفاقات سردرگم بوده و نمی‌توانستند رخدادها را به درستی درک کنند؛ حتی از سوی خیابان با برچسب «تموم شدن ماجرا» طرد شدند. رخدادهای این مقطع، عملاً آخرین میخ بر تابوت اعتبار سیاسی اصلاح طلبان در افکار عمومی بود.

مصطفی تاج زاده، از چهره‌های مطرح اصلاحات که از مدت‌ها پیش بر لزوم «اصلاحات ساختاری» تأکید داشت، در سال ۱۴۰۱ بازداشت شد. او صراحتاً اصلاح قانون اساسی را تنها راه برون رفت از بن بست دانسته و پیشنهاد کرده بود اختیارات رهبری محدود و دوره زمامداری ولی فقیه به دو دوره پنج ساله انتخابی تقلیل یابد. این رویکردهای ساختارشکنانه نشان داد بخشی از جریان اصلاحات پس از ناکامی‌های پیاپی، از راهبرد اصلاح در چارچوب به سمت دگرگونی ساختاری و عبور از ولایت فقیه گرایش پیدا کرده است.

میرحسین موسوی که در حصر خانگی به سر می‌برد، در بهمن ۱۴۰۱ با صدور بیانیه‌ای خواستار برگزاری همه‌پرسی «آزاد و سالم» و تدوین قانون اساسی جدید شد و تلویحاً خواستار تغییر نظم موجود و گذار از اصل ولایت فقیه شد. این موضع موسوی از سوی رسانه‌های حکومتی مصداق «شورش علیه جمهوریت» و دنباله فتنه ۸۸ تعبیر گردید.

۲. نسبت‌سنجی گفتمانی، ساختاری و اجتماعی جریان اصلاح‌طلبی

در این بخش، با نگاهی انتقادی (بر پایه گفتمان انقلاب اسلامی)، جایگاه و عملکرد جریان اصلاح‌طلبی در قبال گفتمان جمهوری اسلامی، ساختار سیاسی نظام، مردم و دیگر گفتمان‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، نسبت اصلاح‌طلبان با هر یک از این اضلاع سنجیده می‌شود تا روشن گردد کجا در تطابق یا تعارض بوده‌اند.

۲-۱. نسبت با گفتمان و ایدئولوژی جمهوری اسلامی

گفتمان رسمی جمهوری اسلامی بر مبانی‌ای چون ولایت فقیه، استقلال ملی، استکبارستیزی، اسلامی‌سازی جامعه و حفظ ارزش‌های انقلاب ۵۷ استوار است. اصلاح‌طلبان در ابتدای راه عمدتاً خود را وفادار به این مبانی معرفی می‌کردند، اما در عمل قرائتی معتدل‌تر و بعضاً لیبرال‌تر از آنها ارائه می‌دادند. به عنوان مثال، در حالی که اصول‌گرایان شعار استکبارستیزی را عمدتاً در تقابل با غرب حفظ کردند، بسیاری از اصلاح‌طلبان به تنش‌زدایی و گفت‌وگو با غرب (نظیر ایده گفت‌وگوی تمدن‌های خاتمی) گرایش نشان دادند و حتی در برخی موارد از مرزهای ایدئولوژیک نظام فراتر رفتند. برای نمونه برخی عناصر تندرو در این جریان، رویکردی تجدیدنظرطلبانه نسبت به اصل ولایت فقیه نشان دادند (مثلاً انتقاد از اختیارات ولی فقیه در دوران مجلس ششم یا نامه‌های سرگشاده‌ای که اختیارات رهبری را زیر سؤال می‌برد). این امور در واقع عبور از خط قرمز نظام بود؛ نتیجه آن بود که رهبری بارها بر لزوم پایبندی اصلاح‌طلبان به اصول تأکید و آنها را به مرزبندی با مخالفان اصل نظام توصیه کرد. حتی اسحاق جهانگیری (معاون اول روحانی و از چهره‌های اصلاح‌طلب) بعدها اذعان کرد یکی از اشکالات اصلاح‌طلبان، مرزبندی نکردن با جریان‌های ضدانقلاب و برانداز بوده است.^۱

1. <https://tn.ai/1672768>

در حوزه فرهنگی و اجتماعی، اصلاح‌طلبان گفتمانی مبتنی بر تساهل و تکثر فرهنگی داشتند که هرچند در چارچوب کلی اسلامی مطرح می‌شد، اما از منظر نیروهای انقلابی نوعی نرمش بیش از حد در قبال تهاجم فرهنگی غرب بود. مثلاً سیاست‌های فرهنگی معاونت مطبوعاتی دولت خاتمی یا وزارت ارشاد احمد مسجد جامعی از دید جناح اصول‌گرا و لنگاری فرهنگی بود. از این منظر، اصلاح‌طلبان به نام آزادی بیان، به جریان‌های مخالف اسلام و انقلاب مجال بروز دادند (نظیر انتشار برخی کتاب‌ها و مطبوعات منتقد دین).

در بعد استقلال و سیاست خارجی، همراهی اصلاح‌طلبان با مذاکرات و تعاملات گسترده با غرب (چه در زمان خاتمی و چه حمایت از برجام در زمان روحانی) از سوی جریان انقلابی با بدبینی نگریسته شد؛ زیرا گاه سویه‌هایی از وادادگی را نیز در خود داشت. رهبر انقلاب ضمن حمایت مشروط از تیم دیپلماسی، بارها تأکید کردند به آمریکایی‌ها نمی‌توان اعتماد کرد و ما «نقشه‌های دشمن را در پی نقاب اصلاحات آمریکایی» می‌بینیم (مضمونی که در ادبیات خطبه‌های دهه ۸۰ ایشان دیده می‌شود). هرچند اصلاح‌طلبان خود را دلسوز نظام معرفی می‌کردند، اما به باور منتقدان انقلابی، درکی ساده‌انگارانه از مکر دشمن داشتند که نتیجه‌اش تجربه ناموفق برجام و تشدید فشارها بود. می‌توان گفت اصلاح‌طلبی به مثابه گفتمان رقیب درون نظام، گاهی به چالش ایدئولوژیک با گفتمان انقلاب برخاست و همین عامل زمینه‌ساز تقابل‌های بعدی شد. اصلاح‌طلبان در بهترین حالت سعی کردند قرائتی انعطاف‌پذیرتر از ایدئولوژی رسمی عرضه کنند (مانند تأکید بر جمهوریت نظام و حقوق شهروندی)، اما هر جا این قرائت به نفی صریح اصول اساسی حاکمیت جمهوری اسلامی (ولایت فقیه، اسلامیت قوانین و...) نزدیک شد، جریان انقلاب نسبت به آن حساس بود و در برابر آن ایستاد.

۲-۲. نسبت با ساختار سیاسی و نهادهای حاکمیتی

یکی از محورهای مهم، چگونگی تعامل جریان اصلاحات با ساختار حقوقی-سیاسی جمهوری اسلامی است. ساختار نظام به گونه‌ای است که از ترکیب جمهوریت (نهادهای انتخابی: ریاست جمهوری، مجلس، شوراهای اسلامیات

(نهادهای انتصابی و نظارتی: ولایت فقیه، شورای نگهبان، قوه قضائیه منصوب رهبری) تشکیل شده است. کارنامه اصلاح‌طلبان نشان می‌دهد در دوره‌هایی که در قدرت بودند، با بخش‌های انتصابی دچار چالش شده‌اند؛

« **مجلس ششم و تقابل با شورای نگهبان:** مجلس ششم (با اکثریت اصلاح‌طلب) چند مصوبه و طرح جنجالی داشت (مانند اصلاح قانون مطبوعات، لوایح دوگانه افزایش اختیارات ریاست‌جمهوری و تحدید نظارت استصوابی) که به طور طبیعی با مخالفت شورای نگهبان و حتی مخالفت رهبر معظم انقلاب مواجه شد. این امر نهایتاً به ناکامی مجلس انجامید و در انتخابات دوره بعد، شورای نگهبان بخشی از نمایندگان اصلاح‌طلب را به دلیل عدم پایبندی به قوانین ردصلاحیت کرد. اصلاح‌طلبان استدلال می‌کردند نظارت استصوابی و دخالت نهادهای غیرمنتخب مانع اراده مردم است، اما از منظر حاکمیت این اقدامات مجلس ششم تلاشی غیرقانونی برای تضعیف ارکان نظام بود. نتیجه آن شد که این تقابل با ساختار، عملاً به حذف اصلاح‌طلبان از قوه مقننه انجامید و رویارویی مستقیم آنها با نظام راه به جایی نبرد.

« **دولت اصلاحات و نهاد ولایت فقیه:** هرچند خاتمی شخصاً رابطه نسبتاً خوبی با رهبری داشت و همواره بر تبعیت از ولایت فقیه تأکید می‌کرد، اما برخی اقدامات دولت او مانند تسامح در حوزه فرهنگ یا اصرار بر گسترش نهادهای مدنی، با نگاه انتقادی مواجه می‌شد. در حادثه ۱۸ تیر ۷۸ گلایه رهبری از «بی‌عملی و انفعال» دولت در کنترل بحران نمونه‌ای از این تنش پنهان بود. اصلاح‌طلبان نتوانستند اعتماد کامل ساختار بالادستی را جلب کنند؛ هرچند اعلام وفاداری می‌کردند اما در عمل اقداماتی که شائبه تضعیف حاکمیت داشت (مثل عدم برخورد قاطع با هنجارشکنان فرهنگی یا انتقاد علنی برخی وزرای اصلاح‌طلب از برخی سیاست‌های کلان) موجب بی‌اعتمادی شد.

« **قوه قضائیه و نیروهای امنیتی:** دوره اصلاحات همراه بود با کشمکش‌هایی میان مطبوعات و قوه قضائیه (بسته‌شدن مطبوعات

هنجارشکن در سال ۷۹)، ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای و افشای دست داشتن عناصر خودسر وزارت اطلاعات که خاتمی را در تقابل با نیروهای امنیتی قرار داد. از منظر جریان انقلابی، مقابله با هنجارشکنی‌ها برای حفظ ثبات و امنیت کشور ضروری بود؛ در مقابل، اصلاح‌طلبان آن را عامل ناکامی برنامه‌های خود معرفی می‌کردند. اصلاح‌طلبان نتوانستند با سازوکارهای تصمیم‌گیری نظام همراهی و اقناع دوطرفه ایجاد کنند و به جای تقابل، راه تعامل سازنده را برگزینند.

« دوره اعتدال (۱۳۹۲-۱۴۰۰) و مشارکت مشروط اصلاح‌طلبان: حضور اصلاح‌طلبان در دولت روحانی نیز با این واقعیت همراه بود که خطوط قرمز ساختار حاکمیتی غیرقابل چشم‌پوشی‌اند. هرچا دولت در عرصه‌هایی چون سیاست خارجی در چارچوب نظام مبتنی بر منافع ملی عمل می‌کرد، توانست پیش برود؛ اما مثلاً در حوزه‌هایی نظیر تصویب لوایح FATF، پیوستن به کنوانسیون‌های بین‌المللی و پذیرش آنها مانند سند ۲۰۳۰ یا گشایش‌های فرهنگی که نتوانست منافع ملی را تامین کند، با واکنش جریان انقلابی و عدم پیشروی مواجه شد. اصلاح‌طلبان در این دوره متوجه شدند که برای دوام در قدرت، باید خود را با قواعد بازی تطبیق دهند. انتقاد نیروهای تندروی این جریان از روحانی (که چرا مثلاً در قضیه حصر رهبران ۸۸ یا علیه شورای نگهبان اقدامی نکرد) از همین‌جا ناشی می‌شد. در واقع، شکافی درون اصلاحات پدید آمد بین عملگرهای واقع‌بین که به مصالحه با ساختار تن دادند و آرمان‌گرایان رادیکال‌تر که معتقد بودند بدون چالش جدی با ساختار، اصلاحات به بن‌بست می‌رسد.

تعامل اصلاح‌طلبان با ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ترکیبی از همکاری و چالش بوده است. آنها تا زمانی در قدرت به بقای خود ادامه دادند که از خطوط قرمز و قانون اساسی عدول نکردند. هر زمان که فراتر رفتند، با واکنش جریان انقلابی روبرو شدند. شاید بتوان گفت که انتقاد اصلی به اصلاح‌طلبان آن است که واقع‌گرایی ساختاری نداشتند و به جای اصلاحات تدریجی هماهنگ با ارکان نظام، بعضاً مسیر تقابل و فشار افکار عمومی بر نهادهای

انقلابی را برگزیدند که نتیجه‌ای جز تضعیف خودشان نداشت. تجربه مجلس ششم و حوادث ۸۸ گواه این مدعاست.

«استراتژی «روزنه‌گشایی» و «گره‌گشایی»: در سال‌های اخیر و با کاهش نفوذ جریان اصلاحات، دو بیانیه مهم از درون این جناح منتشر شد که بازتاب‌دهنده کشمکش‌های راهبردی آنان بود. نخست، بیانیه «روزنه‌گشایی» که اواخر سال ۱۴۰۲ با امضای ۱۱ نفر از فعالان و نخبگان اصلاح طلب منتشر شد؛ در این بیانیه از دغدغه‌مندان توسعه و مردم‌سالاری خواسته شد تا از روزنه‌های کوچک فراهم‌شده برای مشارکت انتخاباتی استفاده کنند و رویکرد تحریم را کنار بگذارند. بیانیه دوم که به نام غیررسمی «گره‌گشایی» شناخته می‌شود، در سال ۱۴۰۳ توسط ۱۵۱ چهره سیاسی و مدنی همسو صادر گردید. مضمون هر دو متن، تأکید بر لزوم مشارکت فعالانه در انتخابات و تلاش برای توافق‌های تدریجی با حاکمیت به منظور گشایش در بن‌بست سیاسی کشور بود. به بیان ساده، این طیف از اصلاح‌طلبان اعتقاد داشتند که باید با انعطاف و واقع‌بینی، مسیر حضور در قدرت را حتی‌الامکان حفظ کرد و از هر فرصت حداقلی برای اصلاحات بهره‌برد. انتشار این بیانیه‌ها با واکنش‌های متفاوتی در میان خود اصلاح‌طلبان مواجه شد و شکاف درونی آنان را بیشتر عیان کرد. جناح میانه‌رو و عمل‌گرا (عمدتاً امضاکنندگان بیانیه‌ها و حامیان‌شان) از این ابتکار دفاع کردند.

آنها استدلال می‌کردند که در شرایط انسداد، باز کردن روزنه‌ای هرچند کوچک به سوی مشارکت، بهتر از انزوا و انفعال کامل است. حتی سیدمحمد خاتمی نیز با وجود برخی تحفظات، از اصل ضرورت مشارکت حمایت کرد و تلویحاً به این رویکرد چراغ سبز نشان داد. در مقابل، بخش رادیکال‌تر اصلاح‌طلبان این بیانیه‌ها را بادیده‌تردید و انتقاد نگریستند. سعید حجاریان در نقد مشهوری بر بیانیه ۱۱ امضایی تصریح کرد که «ما این راه را یک‌بار آزموده‌ایم» و هشدار داد صرف حضور بی‌قید و شرط در انتخاباتی که جامعه بدان بی‌اعتناست تنها به مشروعیت‌بخشی صوری منجر می‌شود، بی‌آن‌که گره‌ای از کار مردم بگشاید. همچنین برخی چهره‌های تندروتر (نظیر مصطفی

تاج‌زاده) اساساً هرگونه مشارکت در انتخابات را تا تحقق پیش‌شرط‌های ساختاری رد کردند و بیانیه‌های مزبور را نوعی عقب‌نشینی از مطالبات حداقلی شمردند. حتی جبهه اصلاحات ایران (نهاد رسمی تصمیم‌گیری این جریان) نیز رویکرد متفاوتی داشت و به جای دعوت بی‌قید و شرط به مشارکت، «مشارکت مشروط» را در راهبرد انتخابات ۱۴۰۲ خود تصویب کرده بود (مشروط به تأیید صلاحیت حداقل یکی از نامزدهای اختصاصی اصلاحات). بنابراین بیانیه‌های روزنه‌گشایی و گره‌گشایی فراتر از موضع رسمی جبهه اصلاحات بودند و به همین دلیل همه طیف‌ها پشت آن قرار نگرفتند. بازتاب‌های این دو بیانیه به خوبی بیانگر پراکندگی اردوگاه اصلاح‌طلبی است؛ از طیفی که برای بقای حداقلی در عرصه قدرت به «واقع‌گرایی انعطاف‌مند» روی آورده تا طیفی که بر «آرمان‌گرایی حداکثری» و فاصله‌گذاری کامل با ساختار قدرت اصرار دارد. این چنددستگی موجب شده موضع واحدی از سوی اصلاح‌طلبان مشاهده نشود؛ چنان‌که در آستانه هر رویداد سیاسی مهم، بخشی از آنان بر مشارکت به هر قیمت تأکید می‌کنند و بخشی دیگر نقش اپوزیسیون را بر عهده گرفته و مشارکت را بی‌ثمر می‌دانند. بازتاب عمومی این وضعیت نیز چیزی جز سردرگمی بیش‌تر حامیان اجتماعی و کاهش انسجام گفتمانی اصلاح‌طلبان نبوده است.

۲-۳. نسبت با مردم و مطالبات اجتماعی

یکی از ادعاهای محوری جریان اصلاح‌طلبی، نمایندگی خواست و رأی مردم در برابر انسدادهای ساختاری بوده است. در این بخش، عملکرد اصلاح‌طلبان در ارتباط با مطالبات مردم، میزان موفقیت آنان در جلب حمایت اجتماعی و چرایی فاصله افتادن میان این جریان و جامعه بررسی می‌شود.

«دوم خرداد ۷۶: نقطه اوج سرمایه اجتماعی اصلاحات بر موج نارضایتی انباشته از وضع موجود (قدرت‌گیری جناح راست، بر ساخت وضع فرهنگی-سیاسی) سوار شد و توانست حمایت گسترده طبقات تحصیل‌کرده، جوانان، زنان و اقلیت‌های مذهبی را جلب کند. مشارکت ۸۰٪ و رأی تاریخی خاتمی

نشان از پیوند مردم و شعارهای اصلاح طلبی در آن مقطع داشت. پس از آن نیز در سال های ابتدایی دولت خاتمی، اعتماد قابل توجهی بین مردم نسبت به دولت برقرار بود؛ به عنوان مثال حضور میلیونی مردم در انتخابات مجلس ششم (بهمن ۷۸) تکرار حمایت اجتماعی بود.

«**فرسایش اعتماد در اوایل دهه ۸۰:** با ناکامی تدریجی شعارهای اساسی اصلاحات و رویدادهای ۷۸، توقیف مطبوعات هنجارشکن در ۷۹ و حل نشدن مشکلات اقتصادی، بخش هایی از بدنه اجتماعی دچار یأس شدند. شعار «اصلاحات، آزادی، عدالت» به کندی پیش می رفت و این کندی یا عقب گردها به حساب ناتوانی اصلاح طلبان گذاشته شد. بسیاری از جوانان که موتور حمایتی اصلاحات بودند، احساس کردند صدایشان شنیده نمی شود. در انتخابات شورای ۱۳۸۱ و سپس ریاست جمهوری ۸۴ افت شدید مشارکت طبقه متوسط شهری دیده شد که به شکست اصلاح طلبان انجامید.

«**فتنه ۸۸:** این مقطع در کارنامه اصلاح طلبان خاص است؛ ناکامی جنبش سبز منجر به دوگانه ای شد: عده ای از مردم نسبت به اصلاح طلبان و امکان تحقق شعارهایشان بدبین شدند (و بعدها این بدبینی را با عدم مشارکت یا پیوستن به اعتراضات رادیکال تر نشان دادند) و عده ای دیگر موقتاً به سکوت و انتظار روی آوردند. اصلاح طلبان در این دوره هزینه حمایت مردم را با حذف شدن از صحنه سیاست دادند. عملکرد اصلاح طلبان در ۸۸ باعث شد اعتماد جریان انقلابی و نظام به آنها ضربه بخورد.

«**موج اعتدال ۹۲-۹۶:** با تأیید صلاحیت روحانی و نیز محمدرضا عارف در ۹۲، بخشی از جامعه که از حوادث ۸۸ سرخورده بود، دوباره به صحنه آمد به این امید که با مصالحه و اعتدال، گشایش حاصل شود. تصویرسازی از تلاش تیم مذاکره کننده برای رفع تحریم ها در ۹۴-۹۵ نیز به این امیدواری دامن زد. در این دوران شعار «زننده باد مخالف من» و وعده های حقوق شهروندی که در اصل مربوط به دوم خرداد بود، دوباره توسط روحانی طرح و قشرهای زیادی (خصوصاً زنان، جوانان، اقوام) را پای صندوق کشاند.

« **ریزش پایگاه اجتماعی پس از ۹۶:** دوره دوم روحانی آب سردی بر پیکر امید اجتماعی ریخت. جهش نرخ ارز، رکود و تورم شدید، به اضافه اعتراضات ۹۶ و ۹۸، تصویری ناکارآمد از اصلاح طلبان ساخت. به طور نمادین، خون‌های ریخته شده در آبان ۹۸ (که در دولت مورد حمایت اصلاح طلبان رخ داد) و عدم پاسخگویی شفاف، بسیاری از حامیان پیشین را خشمگین کرد. نظرسنجی‌های غیررسمی ۹۹ نشان می‌داد محبوبیت سران اصلاحات (از جمله خاتمی) به پایین‌ترین حد تاریخی رسیده است. چنان‌که در بحبوحه انتخابات ۱۴۰۰، سید محمد خاتمی که زمانی با یک پیام و ویدئو می‌توانست موج رأی ایجاد کند، کاملاً به حاشیه رانده شد و پیامش با بی‌اعتنایی مردم روبرو گردید.

« **ناامیدی مطلق ۱۴۰۰ به بعد:** مشارکت پایین در انتخابات‌های ۹۸ و ۱۴۰۰ گواه فاصله عمیق مردم و اصلاح طلبان بود. حتی برخی چهره‌های درون جبهه اصلاحات به این واقعیت اعتراف کردند که دیگر نمی‌توان با شعارهای گذشته مردم را بسیج کرد. چنان‌که عباس عبدی تصریح می‌کند اصلاح طلبی دیگر در میان مردم جایگاه سابق را ندارد و یا مردم اولویت‌های دیگری یافته‌اند یا رقیب (اصول‌گرایان) توانسته خود را جا بیندازد. جامعه امروز ایران، به ویژه نسل جوان دهه ۷۰ و ۸۰، عمدتاً اصلاح طلبان را بخشی از وضع موجود می‌دانند که قادر یا صادق در تحقق تغییرات نبوده‌اند. شعار مشهور ذکر شده (اصلاح طلب، اصول‌گرا دیگه تمومه ماجرا) که در اعتراضات زمستان ۹۶ و آبان ۹۸ شنیده شد، خلاصه‌ی همین احساس عمومی است.

« **خطای استراتژیک در ارتباط مردمی:** اصلاح طلبان پس از ۹۲ بیشتر تمایل یافتند به جای اتکا به فشار خیابانی یا بسیج توده‌ای، از بالا و طریق چانه‌زنی درون حاکمیت عمل کنند. این رویکرد هرچند در کوتاه مدت نتیجه (احراز برخی مناصب) داد، اما در بلندمدت القاکننده گسست با بدنه اجتماعی بود. به ویژه زمانی که برخی جوانان معترض می‌دیدند اصلاح طلبان در قدرت، در بزنگاه‌ها کنار مردم نایستاده‌اند (مثلاً در اعتراضات ۹۸ بیشترشان سکوت یا حتی حمایت ضمنی از تصمیم بن‌زینی داشتند). این عامل باعث شد بخش مهمی از سرمایه اجتماعی اصلاحات به سمت انفعال یا رادیکالیسم سوق پیدا کند.

نسبت اصلاح طلبان با مردم دچار فراز و فرودهای جدی بوده است. اگر آنها زمانی مشروعیت سیاسی خود را تماماً از پشتیبانی مردمی می‌گرفتند، امروز به اذعان خودشان «فاصله میان اصلاح طلبان و مردم غیرقابل انکار است». این جدایی محصول عملکرد خود جریان (وعده‌های برزمین مانده، محافظه‌کاری و منفعت‌طلبی) و عوامل بیرونی (عملکرد رقبای در تخریب وجهه آنان و نیز تحولات نسلی در جامعه) است. آنها نتوانستند پیوند صمیمی و صادقانه با مطالبات واقعی مردم (خصوصاً عدالت اجتماعی و معیشت طبقات فرودست) برقرار کنند و بیشتر به مطالبات طبقه متوسط محدود ماندند. همچنین هرگاه در قدرت بودند، تنها به حفظ جایگاه و منفعت جناحی خویش می‌اندیشیدند و همین امر مشروعیت‌شان را مخدوش ساخت.

◀ **شکاف درونی و ناتوانی در نمایندگی مطالبات جامعه: اصلاح طلبان**
 سنتی بر اصلاح در چارچوب جمهوری اسلامی اصرار داشتند اما طیف رادیکال‌تر (حامیان موسوی، تاج‌زاده و امثالهم) عملاً خواستار تغییرات بنیادین در ساختار قدرت شدند. به همین دلیل اصلاح طلبان در برابر اعتراضات ۱۴۰۱ صدای واحد و مؤثری نداشتند. معترضان ۱۴۰۱ شعار «اصلاح طلب، اصولگرا دیگه تمومه ماجرا» که در اتفاقات ۹۶ و ۹۸ هم سرداده شده بود را مجدداً تکرار کردند. آنان خواستار براندازی نظام و پایان ولایت فقیه بودند، در حالی که رهبران اصلاح طلب همچنان از تحول تدریجی دم می‌زدند.

پیشنهادهایی نظیر همه‌پرسی محدود برای اعمال برخی اصلاحات با بی‌اعتنایی و حتی تمسخر معترضان روبه‌رو شد. تا جایی که یک روزنامه‌نگار اصلاح طلب اذعان داشت «معترضان خیابان از ما\ [اصلاح طلبان] حتی بیش از تندروها نفرت دارند» و تحلیل‌گران از «سقوط اصلاحات» سخن گفتند. در نتیجه جریان اصلاحات عملاً پایگاه مردمی و ظرفیت نمایندگی مطالبات نسل جوان و اقشار معترض را از دست داد.

۲-۴. نسبت با دیگر گفتمان‌ها و نیروهای سیاسی

منظور از دیگر گفتمان‌ها، جریاناتی غیر از جریان اصلی حاکمیت و اصلاح‌طلبان در فضای سیاسی ایران است که شامل اپوزیسیون سکولار/ برانداز در خارج و داخل و نیز تا حدودی جریان‌های میانه یا اعتدالی مستقل از دو جناح می‌شود. بررسی موضع اصلاح‌طلبان در برابر این گفتمان‌ها حائز اهمیت است؛

« در برابر اپوزیسیون برانداز: اصلاح‌طلبان همواره کوشیده‌اند خود را مرزبندی‌شده با براندازان معرفی کنند تا مشروعیت حضور در چارچوب نظام را حفظ کنند. با این حال، به خصوص پس از ۱۳۸۸، بخشی از اپوزیسیون خارج‌نشین تلاش کرد از شکاف اصلاح‌طلبان-حاکمیت بهره‌برداری کرده و آنها را به سوی تقابل کامل سوق دهد. اصلاح‌طلبان در سال‌های اخیر از دو سو تحت فشار بوده‌اند؛ از یک طرف نظام از آنها انتظار داشته صراحتاً مرز خود را با ضدانقلاب نشان دهند، از سوی دیگر بخشی از بدنه اجتماعی مخالف نظام آنها را مهره‌های نظام می‌داند. این وضعیت دوگانه، استراتژی اصلاح‌طلبان را متزلزل کرده است. به عنوان نمونه، رهبرانقلاب در سال ۱۳۹۱ در دیدار با برخی چهره‌های اصلاح‌طلب تأکید کردند «کسانی را که جمهوری اسلامی را قبول ندارند از خودتان دور کنید». این توصیه در واقع تکرار همان هشدار ۱۳۷۹ بود که مبادا جریان اصلاحات جولانگاه نفوذی‌های مخالف اصل نظام شود. اصلاح‌طلبان میانه‌رو این خط را رعایت کردند (مثلاً خاتمی همواره بروفاداری به نظام اصرار داشت)، اما طیف رادیکال‌تر آنها گاهی مواضعی اتخاذ کردند که به مرز اپوزیسیون نزدیک می‌شد (مانند شعارهای تند برخی وابستگان‌شان در خارج کشور یا رسانه‌های نزدیک به آنها). این دوگانگی موجب بی‌اعتمادی هر دو سو (نظام و براندازان) به آنان شد. عدم تعیین تکلیف قاطع با براندازان، یکی از علل تضعیف جایگاه اصلاحات بود؛ نه توانستند اعتماد حاکمیت را کاملاً جلب کنند، نه اپوزیسیون افراطی آنان را به عنوان آلترناتیو خودی پذیرفت.

« در برابر جریان اعتدال و میانه‌نظام: منظور همان حلقه تکنوکرات‌ها (حزب کارگزاران سازندگی) و شخصیت‌هایی چون هاشمی رفسنجانی و حسن روحانی است. اصلاح‌طلبان از اواخر دهه ۱۳۸۰ به این سو، چندین بار با این جریان ائتلاف کردند (در ۱۳۹۲، ۱۳۹۴، ۱۳۹۶) و عملاً نشان دادند که حاضر به تعدیل خواسته‌های خود برای بازگشت به قدرت هستند. این ائتلاف‌ها هرچند در کوتاه‌مدت موفقیت انتخاباتی آورد، اما به استدلال برخی منتقدان، باعث استحاله گفتمان اصلاحات شد. یعنی اصلاح‌طلبی از یک نهضت تغییرخواه اجتماعی به یک ائتلاف نخبه‌گرایانه قدرت‌محور تقلیل یافت که صرفاً به تقسیم مناصب فکر می‌کرد. شکست تجربه ائتلاف با اعتدال‌گراها (به‌ویژه پس از جدایی راه روحانی از اصلاح‌طلبان در اواخر دوره دوشم) آسیب‌زایی این راهبرد را نشان داد. اصلاح‌طلبان با ورود بی‌قید و شرط در بازی قدرت کنار اعتدال‌گرایان، به هویت خود لطمه زدند و در چشم هواداران‌شان به «تبدیل‌شدگان به محافظه‌کاران جدید» ظاهر شدند.

« در برابر جریان اصول‌گرای رقیب: طبیعتاً رابطه این دو جناح بیشتر رابطه رقابت سیاسی بوده است. با این حال قابل ذکر است که در برخی بزنگاه‌ها، اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان سنتی مواضع مشترکی نیز یافته‌اند (مثلاً در مخالفت با احمدی‌نژاد در سال‌های آخر دولتش، یا در دفاع از تمامیت ارضی کشور در ماجرای سوریه). ولی به طور کلی، هرکدام دیگری را غیرصادق در برابر مردم معرفی کرده است. اصلاح‌طلبان رقیب را متهم به اقتدارگرایی و فساد کرده و اصول‌گرایان نیز اصلاح‌طلبان را به غرب‌زدگی و نفاق سیاسی متهم نموده‌اند. جریان انقلابی بسیاری از ناکامی‌های کشور را نتیجه سوءمدیریت و وادادگی جریان اصلاحات می‌داند.

« انحطاط گفتمان اصلاحات و همسویی با شعارهای منافقین: در کوران فتنه ۸۸ شعار ساختارشکن «مرگ بر اصل ولایت فقیه» - که ریشه در ادبیات گروهک تروریستی منافقین داشت - برای نخستین بار توسط برخی معترضان سر داده شد. حضور چنین شعاری در اعتراضاتی که با نام جنبش سبز و رهبری نمادین اصلاح‌طلبان پیش می‌رفت، نشانگر لغزش بخشی از حرکت

اصلاح طلبی به ورطه افراط‌گری و تقابل با ارکان نظام بود. بیش از یک دهه بعد، امروز مشاهده می‌شود که بعضی چهره‌های اصلاح طلب (مانند موسوی و تاج‌زاده) عملاً همان گزاره‌های بنیادستیزی را تکرار می‌کنند که سال‌ها در دستور کار منافقین بوده است. این هم‌صدایی ناخواسته با منافقین از دید نیروهای وفادار به نظام به منزله انحراف کامل جریان اصلاحات از مثنی اولیه خود ارزیابی می‌شود؛ اصلاح طلبانی که زمانی وعده اصلاح در چارچوب نظام را می‌دادند، اکنون با طرح شعار عبور از ولایت فقیه صلاحیت سیاسی خود را برای حضور در حاکمیت از دست داده‌اند.

۳. آسیب‌شناسی جریان اصلاح‌طلبی: ضعف‌ها، ناکامی‌ها و پیامدها

در این بخش، با بهره‌گیری از مطالب بخش‌های قبلی به یک آسیب‌شناسی جامع از جریان اصلاح‌طلبی پرداخته می‌شود؛ نقاط ضعف ساختاری و عملکردی، علل ناکامی در تحقق اهداف، موارد سرخوردگی بدنه اجتماعی و آسیب‌هایی که این جریان متحمل شد یا به صحنه سیاسی و اجتماعی وارد کرد، بررسی خواهد شد.

۳-۱. ضعف در تئوری و ایدئولوژی

اصلاح‌طلبان علی‌رغم طرح شعارهای جذاب، از تدوین یک ایدئولوژی منسجم و بومی بازماندند. آنها بیشتر در قالب گفتمان‌های واکنشی (ضد فساد، ضد استبداد، موافق آزادی) تعریف شدند تا یک مکتب ایجابی روشن. به تعبیری، نظریه پردازان اصلاحات مسیر و مقصد دقیق را ترسیم نکردند و این باعث شد گاه دچار تناقض یا تأثیرپذیری از الگوهای بیگانه شوند. چنان‌که رهبر انقلاب اشاره کردند، نبود تصویر روشن از اصلاحات باعث غلبه الگوهای تحمیلی خارجی می‌شود. همچنین در سطح نظری، برخی اصلاح‌طلبان از اصول اولیه خود عدول کردند؛ مثلاً ابتدا بر حاکمیت قانون و جامعه مدنی تأکید داشتند اما بعدها برخی‌شان عملاً به نفی حاکمیت ملی و استقبال از فشار خارجی رسیدند که نوعی ورشکستگی تئوریک بود. این آشفتگی فکری اعتماد بدنه حزب الهی به آنها را از بین برد و حتی خود حامیان‌شان را دچار سردرگمی کرد. عباس عبدی در نقدی بیان کرده که «در سطح نظری، عدول از اصول اساسی اصلاح‌طلبی و نداشتن راهبرد روشن» یکی از مشکلات بزرگ این جریان بوده است.

۳-۲. مشکلات سازمانی و رهبری

جریان اصلاحات بیش از حد متکی به اشخاص ماند (مانند خاتمی) و نتوانست یک سازماندهی حزبی منسجم و پایدار ایجاد کند. شورای هماهنگی جبهه اصلاحات و بعدها شورای عالی سیاست‌گذاری، در مقاطع حساس دچار تشتت شدند؛ کادرسازی اتفاق نیفتاد و اصلاح‌طلبان عمدتاً به چهره‌های

دهه ۵۰ و ۶۰ انقلاب متکی ماندند که در دهه ۱۴۰۰ بدل به نسل سالخورده‌ای شدند. در سطح تشکیلاتی، خود اصلاح‌طلبان معترف‌اند که جمع‌های آنان «به نسبت پیر، خسته و ناتوان» شده و از نیروی تازه‌نفس خالی مانده است. رهبران کاریزماتیک نیز به مرور اعتبارشان را از دست دادند (مثلاً خاتمی با ممنوعیت‌های رسانه‌ای و عملکرد ناموفق ائتلاف ۹۲-۹۸، کم‌رنگ شد). نتیجه، خلأ رهبری واحد و مؤثر در این جریان است. فقدان ساختار حزبی سراسری و منضبط (برخلاف جناح رقیب که نهادهایی همچون شورای ائتلاف نیروهای انقلاب را سازماندهی کرده) باعث شد اصلاح‌طلبان در بزنگاه‌ها تصمیمات متناقض بگیرند (مثلاً چنددستگی در تصمیم‌گیری برای انتخابات ۱۴۰۰: بخشی حامی همتی، بخشی تحریم انتخابات).

۳-۳. فرصت‌طلبی و عمل‌گرایی افراطی

بسیاری از منتقدان، حتی درون جبهه اصلاحات، اذعان کرده‌اند که این جریان در عمل گرفتار نوعی اپورتونیسم و فرصت‌طلبی سیاسی شد. به این معنا که اصول و خط‌مشی ثابت نداشت و صرفاً برای کسب قدرت، مواضع خود را تغییر می‌داد یا ائتلاف‌های بی‌پایه می‌کرد. «از این ستون تا آن ستون فرج است»؛ این ضرب‌المثل توصیف کنایه‌آمیزی است که عباس عبدی در نقد اصلاح‌طلبان به کار برده است. مواردی چون حمایت بی‌قید از روحانی در ۹۲ و ۹۶ و بعداً فاصله گرفتن و انتقاد از او در ۹۸، برای مردم این تصور را ایجاد کرد که اصلاح‌طلبان بر اصولی پایدار نیستند و صرفاً برای حضور در قدرت صحنه‌آرایی می‌کنند. همچنین حضور برخی وابستگان این جریان در بخش‌های رانتی اقتصاد و قدرت، چهره آنها را نزد مردم مخدوش کرد. به عنوان نمونه، افشای فسادهایی در شهرداری تهران زمان شورای شهر اصلاح‌طلب (دوره اول) یا عملکرد ضعیف برخی مدیران اصلاح‌طلب در دولت روحانی و نیز ارتکاب قتل توسط محمدعلی نجفی، این ذهنیت را پیش آورد که «آنها هم تفاوتی با دیگران ندارند». این پراگماتیسم بی‌ضابطه از سویی باعث ریزش نیروهای ارزشی اصلاحات شد که انگیزه‌های آرمانی داشتند و از سوی دیگر به مخالفان اجازه داد مشروعیت اخلاقی آنان را زیر سؤال ببرند.

۳-۴. سرخوردگی‌ها و آسیب‌های اجتماعی

عملکرد پاندولی جریان اصلاحات (یک دوره شورانگیز کردن مردم و دوره‌ای عقب‌نشینی و انفعال) به سرمایه اجتماعی کلان کشور نیز آسیب‌هایی وارد کرد. عده زیادی از جوانان و شهروندان که با امید به بهبود وضعیت پای صندوق می‌آمدند، پس از چند تجربه ناموفق دچار سرخوردگی عمیق شدند. این سرخوردگی خود را به شکل اپیدمی عدم مشارکت سیاسی (از نیمه دهه ۸۰ به بعد) نشان داد که زنگ خطر برای کلیت نظام نیز بود. به بیان دیگر، ناامیدی هواداران از اصلاحات به تدریج به ناامیدی آنها از صندوق رأی و اصلاح‌پذیری انجامید که تبعات آن در رخداد های خیابانی دیده شد. بخشی از هواداران آنها معتقدند وقتی ۲۰ سال تلاش مسالمت‌آمیز نتیجه نداده، راهی جز انقلاب یا مهاجرت نمی‌ماند. این مسأله یک آسیب جدی است که خود اصلاح‌طلبان نیز به آن واقفاند و برخی چهره‌هایشان از مردم عذرخواهی کرده‌اند که انتظارات را بالا بردیم اما نتوانستیم برآورده کنیم. افزون بر این، اصلاح‌طلبان با برخی اشتباهات (مثلاً طرح شعارهایی که فراتر از ظرفیت جامعه مذهبی بود یا ایجاد قطب‌بندی کاذب بین مذهب‌یون و سکولارها در برخی مقاطع) به شکاف‌های فرهنگی نیز دامن زدند. از دید جریان انقلابی، یکی از آسیب‌های گفتمانی اصلاحات، تضعیف ارزش‌های دینی در ذهن نسل جدید است؛ به این معنا که تأکید یک‌جانبه اصلاح‌طلبان بر آزادی‌های سیاسی-اجتماعی، موجب کم‌رنگ شدن گفتمان ایثار، جهاد، ساده‌زیستی و آرمان‌گرایی انقلابی در جامعه شد که هزینه‌اش فاصله گرفتن بخشی از مردم (خصوصاً نسل جوان) از آرمان‌های انقلاب بود. به قول یکی از تئوری‌پردازان اصلاحات «اصلاحات صندوق‌محور مُرد! اما پیش از تدفین باید کالبدشکافی شود تا علت مرگ روشن شود...».

۳-۵. غفلت از عدالت اجتماعی و اعتراف به اشتباه راهبردی

گفتمان اصلاحات در دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ عمدتاً حول توسعه سیاسی و آزادی‌های مدنی متمرکز بود و مقوله عدالت اجتماعی تا حد زیادی به حاشیه رانده شد. دولت اصلاحات با طرح نظریه‌هایی مانند تقدم توسعه سیاسی

بر عدالت اقتصادی، عملاً اولویت را به اصلاحات سیاسی داد و رفع نابرابری را موکول به مراحل بعد کرد. این رویکرد موجب تداوم شکاف‌های اجتماعی و انباشت احساس بی‌عدالتی در طبقات فرودست شد و زمینه را برای ظهور گفتمان‌های رقیبی فراهم ساخت که خود را پرچمدار عدالت معرفی می‌کردند. به بیان دیگر، وقتی عدالت در برنامه‌های جریان اصلاحات کمرنگ شد، طبیعی بود که شعارهای عدالت‌خواهانه در جامعه با اقبال بیشتری مواجه شوند؛ چنان‌که در انتخابات ۱۳۸۴ و عده اجرای عدالت اجتماعی توانست توجه بسیاری از محرومان را جلب کند و ورق قدرت را به نفع جناح مقابل برگرداند. جالب اینکه در دهه ۱۳۹۰ برخی تئوریسین‌ها و شخصیت‌های اصلاح‌طلب به این غفلت اعتراف کردند و آن را خطایی استراتژیک دانستند. برای نمونه، حسین کمالی (از فعالان این جریان) در نقد سیاست‌های اقتصادی دولت مورد حمایت اصلاح‌طلبان تصریح کرد: «ما سیاست‌هایی را وضع کردیم که طبقات ضعیف و فقیر را روزه‌روز ضعیف‌تر و فقیرتر می‌کند. ما زشت‌ترین نوع سرمایه‌داری را داریم.» این اذعان صریح از درون اردوگاه اصلاحات نشان می‌دهد بی‌توجهی به عدالت چگونه مشروعیت مردمی آنان را تحلیل برده است. فاصله گرفتن اصلاح‌طلبان از شعارهای اصیل عدالت‌خواهانه انقلاب، موجب شد بدنه‌های کم‌برخوردار احساس کنند این جریان مسائل آنها را نمایندگی نمی‌کند. احیای اعتماد از دست‌رفته این اقشار، نیازمند بازگشت واقعی اصلاح‌طلبان به مبانی عدالت اجتماعی است؛ امری که خود آنان نیز به ضرورت آن پی برده‌اند، هرچند بسیار دیر هنگام.

۳-۶. سیاست «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» و اپوزیسیون‌نمایی در زمان قدرت

سیاست «فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا» که از سوی برخی تئوریسین‌های اصلاحات (نظیر سعید حجاریان) در دوران دولت اول خاتمی مطرح شد، راهبردی دوسویه بود که قصد داشت با اعمال فشار مردمی، امکان امتیازگیری در سطوح بالای حاکمیت را فراهم کند. اصلاح‌طلبان کوشیدند با سازماندهی تجمعات دانشجویی و مدنی (فشار از کف جامعه) موضع چانه‌زنی خود را در

برابر نهادهای حاکمیتی تقویت کنند. اما این رویکرد در عمل به تنش‌های سیاسی مداوم و گاه بحران‌های خیابانی انجامید؛ وقایع کوی دانشگاه در تیر ۱۳۷۸ نمونه بارز پیامدهای ناخواسته این سیاست بود که فضای کشور را ملتهب کرد. ایراد اساسی این راهبرد آن بود که اصلاح‌طلبان را دچار نوعی دوگانگی نقش می‌ساخت: از یک سو در قدرت و حاکمیت حضور داشتند و باید پاسخ‌گوی اداره کشور می‌بودند، از سوی دیگر خود را در نقش اپوزیسیون منتقد وضع موجود تعریف می‌کردند. این اپوزیسیون‌نمایی در زمان تصدی قدرت، ضمن ایجاد سردرگمی در افکار عمومی درباره مسئولیت اتفاقات، بی‌اعتمادی حاکمیت به این جریان را نیز افزایش داد. نمی‌شود دولت‌مرد بود ولی مردم را به اعتراض در برابر ساختار دعوت کرد؛ چنان‌که منتقدان می‌گفتند: «نمی‌شود هم ژست اپوزیسیون گرفت و هم لذت پوزیسیون را برد!» اصلاح‌طلبان با اتخاذ این تاکتیک متناقض، هم سرمایه اعتماد حکومت به خود را از دست دادند و هم نتوانستند مطالبات هواداران‌شان را به نتیجه ملموسی برسانند. تجربه نشان داد که این استراتژی فشار از پایین، در نهایت به انسداد سیاسی و برخورد حاکمیت انجامید و دستور پایدار و محسوسی برای اصلاحات نداشت. در سال‌های بعد نیز این تناقض حل‌نشده باقی ماند؛ به‌طوری‌که چهره‌های اصلاح‌طلب در قدرت (مثلاً در دولت ائتلافی ۱۳۹۲-۱۳۹۶) به جای پذیرش مسئولیت کامل عملکردشان، کماکان نهادهای بالادستی را مقصر مشکلات معرفی کرده و ژست منتقد گرفتند. این رفتار نیز از چشم مردم پنهان نماند و به دلخوری بیشتر آنان انجامید. در یک کلام، نقد سیاست فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا - که نقش‌آفرینی به مثابه اپوزیسیون در عین حضور در پوزیسیون را تجویز می‌کرد - در واقع نقد فقدان صداقت و انسجام در کنش سیاسی اصلاح‌طلبان است؛ کنشی که به تضعیف موقعیت آنان در هر دو عرصه حکومت و جامعه منجر شد.

۳-۷. استفاده ابزاری از مردم بدون التزام به خواسته‌ها و پاسخ‌گویی به

مطالبات آنان

حمایت‌گیری مقطعی از مردم در ایام انتخابات، بدون پایبندی مستمر

به مطالبات آنان، از دیگر نقدهای مهم وارد بر جریان اصلاحات است. اصلاح‌طلبان معمولاً در فصل انتخابات با بسیج افکار عمومی و طرح وعده‌های جذاب (از بهبود معیشت گرفته تا گسترش آزادی‌های اجتماعی) مردم را به عنوان نیروی انتخاباتی به صحنه می‌آورند، اما پس از کسب رأی و قدرت، ارتباط منظم با بدنه اجتماعی خود و پاسخ‌گویی به خواسته‌های همان مردم را در اولویت قرار نمی‌دهند. به تعبیر منتقدان، مردم برای این جریان صرفاً نقش پله‌ای برای فتح صندوق رأی دارند و پس از پیروزی، صدای آنان کم‌تر شنیده می‌شود. نمونه‌های عینی این مسئله را می‌توان در عملکرد نمایندگان لیست‌های انتخاباتی اصلاح‌طلبان مشاهده کرد؛ بسیاری از وعده‌های انتخاباتی (مانند مبارزه با فساد، بهبود وضعیت اقتصادی طبقات پایین یا پیگیری آزادی‌های مدنی) پس از تشکیل شوراهای و مجلس محقق نشد و مطالبات رأی‌دهندگان عملاً بی‌پاسخ ماند. این در حالی است که هنگام رویارویی با نارضایتی‌ها و اعتراضات مردمی میان‌دوره‌ای، اصلاح‌طلبان حاکم به جای هم‌صدایی صادقانه با مردم، غالباً جانب قدرت مستقر را گرفتند یا سکوت پیشه کردند. برای مثال، در اعتراضات دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ که عمدتاً اقشار ناراضی و حتی حامیان دولت را در بر می‌گرفت، بسیاری از چهره‌های اصلاح‌طلب مسئولیت عملکرد نامطلوب خود را نپذیرفتند و صرفاً سعی کردند به طور نامحسوس میان خود و دولت روحانی که در ابتدا از آن حمایت کردند، تمایز ایجاد کنند. این رفتار باعث شد بدنه اجتماعی احساس کند صرفاً در موسم رأی‌گیری ارزش پیدا می‌کند و در سایر اوقات فراموش می‌شود. عدم التزام عملی به خواسته‌هایی که بر موج آنها سوار شده بودند (اعم از اقتصادی یا سیاسی)، شکاف بین شعار و عمل را در کارنامه اصلاح‌طلبان آشکار ساخت. پیامد طبیعی چنین وضعیتی، ریزش پایگاه اجتماعی و کاهش اعتماد عمومی به اصلاح‌طلبان در انتخابات‌های بعدی بود؛ به طوری که بخش قابل‌توجهی از رأی‌دهندگان سابق این جریان، دلسرد یا منفعل شدند. این وضعیت موجب شد که شعار «مردم سالاری» مورد ادعای اصلاح‌طلبان تهی از معنا جلوه کند و حلقه اتصال آنان با جامعه، به ویژه جوانان مطالبه‌گر سست و گسسته شود.

۳-۸. تبدیل دانشگاه به «باشگاه احزاب» و دانشجوی به «پیاده نظام

جناحی»

جریان اصلاحات در دوران قدرت خود بهره‌برداری گسترده‌ای از محیط‌های دانشگاهی به عنوان اهرم فشار سیاسی کرد که این امر استقلال دانشگاه را مخدوش ساخت. به جای حفظ دانشگاه به مثابه عرصه علم و نقد بی‌طرفانه، برخی اصلاح‌طلبان کوشیدند آن را به باشگاه جناحی خود بدل کنند. تشکل‌های دانشجویی تبدیل به بازوی میدانی احزاب شدند و از دانشجویان به مثابه پیاده نظام در بازی‌های سیاسی بهره گرفته شد. در دهه ۱۳۷۰ و اوایل ۱۳۸۰ بسیاری از برنامه‌ها و تجمعات دانشگاهی رنگ و بوی شدیداً جناحی به خود گرفت؛ گویی دانشگاه به شعبه‌ای از ستاد انتخاباتی یا تریبون یک حزب سیاسی تقلیل یافته است. این رویکرد آثار زیان‌باری بر جای گذاشت. نخست آن که فضای علمی و آزاداندیشی آکادمیک تحت الشعاع دسته‌بندی‌های سیاسی قرار گرفت و کیفیت بحث‌های تخصصی افت کرد. دوم آن که استقلال نهادی دانشگاه آسیب دید و اعتماد عمومی به نهاد علم متزلزل شد، زیرا دانشگاهیان متهم شدند که دنباله‌روی مطامع جناحی هستند نه جست‌وجوی بی‌طرفانه حقیقت. اصلاح‌طلبان با استفاده ابزاری از جایگاه دانشجوی، هم به استقلال فکری نسل دانشگاهی لطمه زدند و هم زمینه سرخوردگی بخشی از دانشجویان را فراهم آوردند که خود را بازیکه بازی‌های قدرت می‌دیدند.

۳-۹. ضعف ارتباط با طبقات فرودست و اتکای صرف به قشر متوسط

شهری

یکی از کاستی‌های بنیادین جریان اصلاحات، ناتوانی در برقراری پیوند ارگانیک با طبقات فرودست و حاشیه‌نشین جامعه بود. پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان عمدتاً به قشر متوسط شهری و نخبگان تحصیل کرده محدود ماند؛ در نتیجه، دغدغه‌ها و مطالبات کارگران، روستاییان و محرومان کمتر در دستور کار گفتمانی و سیاسی آنان قرار گرفت. گفتمان اصلاحات بر آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی متمرکز بود که برای طبقه متوسط جذابیت داشت، اما برای

اقتدار کم درآمد که اولویت شان بهبود معیشت و عدالت اقتصادی بود، چندان ملموس و اقناع کننده به نظر نمی رسید. این عدم ارتباط با «مستضعفان» که پایگاه اصلی انقلاب اسلامی هستند، شکاف عمیقی میان اصلاح طلبان و توده مردم ایجاد کرد. به عنوان نمونه، دبیرکل یکی از احزاب اصلاح طلب صریحاً اعلام کرده بود: «ما نماینده طبقه متوسط هستیم و طبقات ضعیف و فقیر را نمایندگی نمی کنیم.» چنین رویکردی عملاً به معنای چشم پوشی از بخشی از جامعه ای بود که در نزدیکی یا زیر خط فقر زندگی می کنند. مردم نیز به خوبی این پیام را دریافتند و نتیجه اش نارضایتی و بی اعتنائی روزافزون به فراخوان های اصلاح طلبان بود. اتکای بیش از حد اصلاح طلبان به یک پایگاه طبقاتی محدود (طبقه متوسط شهرنشین) و عدم تلاش برای جذب اعتماد و حمایت طبقات فرودست، سرمایه اجتماعی آنان را به شدت تضعیف کرد و در بزنگاه های سیاسی، خلأ حمایت مردمی لازم را برایشان رقم زد.

۴. انتخابات ۱۴۰۳ و تغییر شرایط برای اصلاح طلبان

با حادثه ناگهانی سقوط بالگرد و شهادت رئیس جمهور وقت، آیت الله سید ابراهیم رئیسی، در اردیبهشت ۱۴۰۳، انتخابات ریاست جمهوری حدود یک سال زودتر و به صورت زودهنگام در تیر ۱۴۰۳ برگزار شد. این رویداد فضایی متفاوت برای جریان اصلاح طلب ایجاد کرد و فرصتی بود تا این جریان پس از چند سال انزوا بار دیگر در صحنه رسمی نقش آفرینی کند.

۴-۱. نامزدی مسعود پزشکیان و حمایت اصلاح طلبان

مسعود پزشکیان، نماینده با سابقه مجلس و وزیر اسبق بهداشت، به عنوان چهره نزدیک به اصلاح طلبان توانست تأیید صلاحیت شورای نگهبان را کسب کرده و با شعار «برای ایران» وارد رقابت های انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۳ شود. پزشکیان خود را نامزد مستقل معرفی کرد اما حمایت رسمی سید محمد خاتمی (رئیس جمهور دوره اصلاحات) و پلتفرم ائتلافی جبهه اصلاحات ایران را همراه داشت. در واقع او به گزینه ی مورد توافق بخش گسترده ای از اصلاح طلبان بدل شد؛ به طوری که حتی طیف های رادیکال تر جریان اصلاح طلب نیز که تمایلی به حمایت از نامزدهای غیراصلاح طلب (نیابتی) نداشتند، روی پزشکیان به اجماع رسیدند. چهره های شاخصی همچون مهدی کروبی، حسن روحانی، محمد جواد ظریف و علی اکبر ناطق نوری نیز به شکل ضمنی یا علنی از پزشکیان پشتیبانی کردند. این سطح از اجماع و حمایت نشان داد که نظام جمهوری اسلامی با تأیید پزشکیان عملاً فرصتی را برای اصلاح طلبان فراهم کرد تا در چارچوب قانون اساسی به رقابت بپردازند؛ کمپین پزشکیان با بهره گیری از چهره های تکنوکرات دولت روحانی مانند محمد جواد ظریف و محمد جواد آذری جهرمی (قائم مقام ستاد انتخاباتی) فعال شد. پزشکیان در عین اعلام برنامه های نسبتاً متفاوت از جناح اصول گرا، از احیای برجام و پذیرش قواعد FATF تا کاهش فیلترینگ اینترنت تأکید می کرد که خود را متعهد به اجرای سیاست های کلان رهبر جمهوری اسلامی می داند. این موضع گیری دوگانه، حاکی از تلاش او برای ایجاد توازن میان مطالبات تغییر خواهانه ی بدنه اجتماعی اصلاح طلب و شروط نظام برای پذیرش یک نامزد منتقد بود.

۲-۴. انسجام درونی و بحران هویت جریان اصلاح طلب

حمایت گسترده از پزشکيان، پس از چند سال اختلاف نظر داخلی، تا حد زیادی انسجام موقت را به اردوگاه اصلاح طلبان بازگرداند. بسیاری از احزاب و تشکل های اصلاح طلب (از جمله جبهه اصلاحات ایران) رسماً پشت سر او قرار گرفتند و حتی چهره های معترضی مانند مهدی کروبی (از رهبران محصور جنبش سبز) نیز حمایت خود را ابراز کردند. این سطح از وحدت در حمایت از یک نامزد اصلاح طلب کم سابقه بود و نشان داد که در بزنگاه انتخابات ۱۴۰۳، اصلاح طلبان سنتی راهبرد مشارکت را بر تحریم ترجیح دادند. بحران هویت اصلاح طلبان که پس از اعتراضات ۱۴۰۱ و انزوای سیاسی سال های اخیر تشدید شده بود در کوتاه مدت تحت الشعاع قرار گرفت؛ چرا که ورود دوباره به قدرت رسمی می توانست پاسخ آنان به پرسش «اصلاح در چارچوب نظام یا براندازی؟» را موقتاً روشن کند. با این حال، تصمیم به مشارکت انتخاباتی هرچند نوعی عقب نشینی از رویکرد تحریم بود، اما شکاف هویتی را به طور کامل ترمیم نکرد. بخشی از نیروهای جوان تر و رادیکال که گفتمان براندازی یا تغییرات ساختاری را دنبال می کردند، همچنان نسبت به سازش جریان رسمی اصلاح طلب با حاکمیت بی اعتماد ماندند. از سوی دیگر، اصلاح طلبان میانه رو استدلال کردند که حضور در قدرت تنها راه جلوگیری از فروپاشی کامل این جریان است. برآیند این وضعیت آن بود که انسجام ایجاد شده حول پزشکيان بیشتر جنبه تاکتیکی داشت تا حل دائمی بحران هویت. به بیان دیگر، اصلاح طلبان برای کسب روزه ای در ساختار قدرت، موقتاً اختلافات راهبردی خود را کنار گذاشتند، ولی چالش تعریف هویت مستقل و مورد پذیرش مردم برای این جریان همچنان پابرجاست.

۳-۴. عملکرد ستاد انتخاباتی و موضع رهبران اصلاح طلب

ستادهای انتخاباتی اصلاح طلبان در این دوره، فعالانه تر از انتخابات های اخیر عمل کردند. حضور نیروهای کارآموده ای چون ظریف در کنار پزشکيان، نشان از سازمان دهی نسبی کمپین داشت. محمد خاتمی که در انتخابات مجلس ۱۴۰۲ حتی رأی هم نداده بود، این بار با صدور پیام عمومی از پزشکيان

حمایت کرد و از مردم خواست پای صندوق بایند. این تغییر لحن خاتمی (از ناامیدی پیشین به دعوت مشروط برای مشارکت) انعکاسی از شرایط متفاوت ایجادشده پس از شهادت رئیس جمهور وقت و گشایش حداقلی فضای رقابت بود. محمدرضا عارف، دیگر چهره برجسته اصلاح طلب تصمیم گرفت در ۱۴۰۳ نامزد نشود و به جای رقابت، پزشکian را همراهی کند. پس از پیروزی پزشکian نیز عارف به عنوان معاون اول رئیس جمهور منصوب شد که نشان دهنده وحدت درون جریانی و تقسیم نقش ها میان اصلاح طلبان است. حسین مرعشی، دبیرکل حزب کارگزاران سازندگی، هم زمان نقش سخنگوی غیررسمی پیروزی را ایفا کرد و تأکید داشت اصلاح طلبان به صرف ورود نماینده شان به پاستور، به دنبال سهم خواهی از قدرت نبوده بلکه پیروزی اصلی را احیای امید اجتماعی می دانند. او تصریح کرد به پزشکian گوشزد کرده است که «بدهی به ما [اصلاح طلبان] ندارید» و نباید اجازه دهد افرادی بین او و رهبر معظم انقلاب شکاف ایجاد کنند. این موضع مرعشی از یک سو بیانگر احتیاط اصلاح طلبان برای حفظ اعتماد نظام است و از سوی دیگر یادآور می شود که بقای گفتمان اصلاحات در گرو عملکرد موفق دولت پزشکian و تعامل سازنده با حاکمیت خواهد بود.

۵. تأثیر انتخابات ۱۴۰۳ بر آینده اصلاح طلبی

انتخابات چهاردهم ریاست جمهوری اسلامی صحنه رقابتی کم سابقه میان نامزد مورد حمایت اصلاح طلبان و چندین چهره اصول گرا بود. در دور نخست، پزشکیان حدود ۱۰'۴ میلیون رأی (≈۴۲٪) کسب کرد و سعید جلیلی نامزد اصول گرا حدود ۹'۵ میلیون رأی (≈۳۹٪) به دست آورد. با توجه به کسب نکردن اکثریت مطلق توسط هیچ نامزدی، انتخابات به مرحله دوم کشیده شد که در آن دو نامزد اصلی (پزشکیان در برابر جلیلی) رودرروی هم قرار گرفتند. دور دوم با افزایش مشارکت همراه بود و پزشکیان توانست با حدود ۱۶'۳ میلیون رأی در برابر ۱۳'۵ میلیون رأی جلیلی پیروز انتخابات شود. هرچند اصلاح طلبان توانستند پس از ۸ سال بار دیگر کرسی ریاست جمهوری را به دست آورند، اما نرخ پایین مشارکت مردمی زنگ خطری برای هر دو جناح بود. در دور اول تنها حدود ۳۹'۹٪ واجدان شرایط رأی دادند. حتی با افزایش مشارکت به نزدیک ۴۹٪ در دور نهایی، هنوز بیش از نیمی از مردم پای صندوق ها نیامدند. رهبر معظم انقلاب مشارکت کمتر از انتظار را اذعان نمود و خواستار بررسی دلایل این مسئله توسط جامعه شناسان و سیاستمداران شد.

از منظر استراتژی بازگشت اصلاح طلبان به صحنه رسمی، می توان گفت این جریان پیروزی عملیاتی مهمی کسب کرد. با این حال، ابعاد شکست این استراتژی نیز قابل تأمل است؛ زیرا پایگاه اجتماعی ریزش کرده اصلاح طلبان در مشارکت حداقلی مردم مشهود بود و حمایت نسبی نظام از حضور یک نامزد معتدل نیز به سختی توانست آن بدنه خاموش را به صحنه بازگرداند. به بیان دیگر، اصلاح طلبان در ۱۴۰۳ برد تاکتیکی داشتند اما در جلب اعتماد گسترده مردم توفیق چندانی نیافتند. این واقعیت می تواند نشانگر تداوم بحران مشروعیت و سرمایه اجتماعی پایین برای گفتمان اصلاحات باشد که در درازمدت یک چالش اساسی خواهد بود.

اکنون که اصلاح طلبان با حضور در رأس قوه مجریه تا حدی از انزوای کامل خارج شده اند، پرسش اصلی به چشم انداز آینده این جریان بازمی گردد. عملکرد دولت پزشکیان و نحوه تعامل آن با ارکان حاکمیت، تعیین خواهد

کرد که اصلاح طلبی در ایران احیا می شود یا مسیر افول را ادامه می دهد. سه سناریوی کلی را می توان برای آینده نزدیک متصور شد:

« **احیای تدریجی:** در این چشم انداز، دولت پزشکیان با بهره گیری از فرصت داده شده، به صورت گام به گام در بهبود شرایط اقتصادی و سیاسی موفق می شود (برای مثال از طریق احیای برجام و تنش زدایی خارجی). در صورت رضایت نسبی مردم از کارآمدی دولت و حفظ همراهی رهبری و نهادهای انقلابی، اعتماد از دست رفته به تدریج بازخواهد گشت و جریان اصلاح طلبی می تواند مشروعیت و پایگاه خود را احیا کند. این احیا طبیعتاً کند خواهد بود و مشروط به وفاداری اصلاح طلبان به چارچوب های نظام و دوری از خطوط قرمز حاکمیت است؛ مودی که پزشکیان تا کنون با تاکید بر عدم ایجاد تقابل با رهبری نشان داده است.

« **ادامه انزوا:** در سناریوی میانی، مشکلات ساختاری و موانع سیاسی فراتر از توان دولت اصلاح طلب خواهد بود و توقعات حامیان برآورده نمی شود. ممکن است جریان انقلابی نیز با قوت بیشتری نسبت به گذشته به عرصه رقابت سیاسی بازگردد. در این وضعیت، اصلاح طلبان گرچه در ظاهر در قدرت حضور دارند، اما عملاً دستاورد ملموسی کسب نمی کنند و بدبینی عمومی نسبت به آن ها باقی می ماند یا تشدید می شود. تداوم این روند می تواند به انزوای مجدد جریان اصلاح طلب بینجامد و حضور کوتاه مدت ۱۴۰۳ صرفاً وقفه ای در مسیر افول بلندمدت آنان تلقی شود.

« **فروپاشی ساختاری:** بدبینانه ترین سناریو آن است که شکست احتمالی دولت پزشکیان در اداره کشور یا بروز تنش های جدی با ارکان نظام، تیر خلاص را به پیکره نیمه جان اصلاح طلبی وارد کند. در این حالت، نه تنها بدنه اجتماعی این جریان کاملاً از حمایت دست می کشد، بلکه حتی تیم رهبری و سازمان تشکیلاتی اصلاح طلبان دچار از هم گسیختگی می شود. ممکن است چهره های اصلی اصلاح طلب (نسل دوم خرداد) به حاشیه رانده شوند یا کناره گیری کنند و نسل جدیدی نیز به علت سرخوردگی وارد میدان نشود. چنین فروپاشی خاموشی می تواند نتیجه طبیعی ناکامی های پیاپی اصلاح طلبان در جلب رضایت مردم و نظام باشد.